

ویژگی‌های انسان تمدن‌ساز از منظر قرآن کریم

سید محمد شفیعی دارابی*

زهره باقريان**



چکیده

انسان به عنوان یکی از مهم‌ترین ارکان توسعه و تمدن در اسلام شناخته می‌شود. بر اساس آموزه‌های قرآنی، اساس تحولات و تغییرات اجتماعی هدف‌دار در جوامع بشری، شالوده روانی و درونی انسان است. از این‌رو، انسان را می‌توان عامل اصلی و تعیین‌کننده در پیدایش و سقوط تمدن‌ها به شمار آورد. خواست و اراده انسان‌ها مبنای همه تحولات فردی و اجتماعی است. محتوای درونی انسان واجد دو عنصر اصلی اندیشه و اراده است، که با درهم‌آمیختن آن‌ها، اهداف انسان در جهان خارج تحقق می‌یابد؛ از این‌رو، هرگونه تغییر و تحولی در ساختارهای سیاسی و اجتماعی، تابع تغییر در اساس روانی و باطنی انسان است. اما خداوند گرایش‌های روحی متفاوتی را برای انسان در نظر می‌گیرد، که هریک از آن‌ها در دو جهت کاملاً متضاد با هم قرار دارند. بنابراین، پژوهش پیش‌رو این مسئله را به بحث می‌گذارد که: خداوند چه زمینه‌های باطنی و گرایش‌های روحی را برای انسان ترسیم می‌کند و هریک از آن‌ها چه تأثیری بر تمدن‌سازی می‌گذارد؟ همچنین نگرش دوگانه خداوند به انسان را چگونه می‌توان تفسیر کرد؟ هدف از این پژوهش بررسی دو دسته از آیات در مورد زمینه‌های باطنی انسان در قرآن است: نخست آیاتی که انسان را در مقام بنی‌آدم تکریم می‌کند و دوم آیاتی که انسان را به جهت پیروی نکردن از عقل همانند حیوانات و حتی گمراه‌تر معرفی می‌کند. نتایج این پژوهش بازتاب چندگانگی باطن انسان‌ها نسبت به یکدیگر است. برخی آیات مربوط به فطرت و حقیقت جوهری روح انسان و آیاتی نیز مربوط به طبیعت و جوهر جسمانی وجود داشت. اگر انسان بر اساس فطرت روحی خویش حرکت کند، تمدن‌ساز می‌شود و در مسیر انبیاء الهی گام بر می‌دارد و زندگی خود را بر اساس خواسته‌های خداوند انتظام می‌بخشد؛ اما اگر برخلاف آن و در راستای جوهر جسمانی خویش حرکت کند، از مسیر الهی دور می‌شود و به جهت استفاده نکردن از عقل، موجب سقوط انسانیت و انحطاط مدنیت می‌گردد.

واژگان کلیدی: انسان، قرآن، سقوط و تعالی تمدن‌ها، فطرت، جوهر انسان

دریافت: ۱۴۰۰/۳/۱

پذیرش: ۱۴۰۰/۴/۲۵

صفحه ۶۲ تا صفحه ۷۹

* استادیار و عضو هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی قم
shdaraby@yahoo.com

** دکتری تاریخ اسلام
qom.1400@yahoo.com

۱. مقدمه

بی‌گمان قرآن کریم کتاب هدایت و دارای آیاتی روشنی‌بخش است، که انسان را بصیر و بیدار می‌کند؛ زیرا قرآن کلام آفریننده‌ای است که به تمام زوایای مخلوقش آگاه است. بنابراین، انسان‌هایی به برترین تمدن دست می‌یابند که به آموزه‌های این خالق یکتا، یا همان دستورات قرآن، عمل کنند (مظفری، ۱۳۸۹، ۶۹). خداوند در قرآن می‌فرماید: «قد جاءَكُمْ مِّنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُّبِينٌ» (مائده: ۱۵). تنها این کتاب آسمانی است که نور بصیرت، بیداری و تمدن اصیل را در خود دارد. با این توصیف، این مسأله مطرح می‌شود که نگرش‌های متفاوت قرآن به انسان را چگونه می‌توان تفسیر کرد و قرآن کریم چه ویژگی‌هایی را برای انسان تمدن‌ساز ضروری می‌شمارد؟

انسان بر اساس آیات قرآن از جایگاه والایی برخوردار است. خداوند سوره‌ای از قرآن را به نام «انسان» نامگذاری و از اولین مخلوق خویش به ولایت کبری یاد می‌کند. «انسان» از «انس» و به معنای «موجودی الفت‌پذیر» است. راغب اصفهانی، لغتشناس معروف، در مفردات *الفاظ القرآن* می‌آورد: «... وَ الْإِنْسَانَ قَيْلَ: سَمِّيَ بِذَلِكَ لِأَنَّهُ خُلُقُ الْخَلْقَ لَا قَوْمَ لَهُ إِلَّا يَأْنِسُ بِعِصْمَهِ بِعْضٌ، وَ لِهَذَا قَيْلَ: الْإِنْسَانُ مَدْنَىٰ بِالطبعِ ...» (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۹۴) صاحب‌نظران در باب چیستی وجود انسان، بر اساس نگرش‌ها و جهان‌بینی‌های خود، دیدگاه‌های متفاوتی ابراز داشته‌اند: بعضی انسان را واجد سرشت شر و درنده‌خویی و بعضی او را دارای سرشت خیر و مهربانی دانسته‌اند. البته در نگاه اسلامی نیز، انسان زمینه دوگانه‌ای دارد؛ یعنی خیرگرایی و شرمحوری، البته نه به‌گونه بالفعل بلکه این دو به حالت بالقوه، زمینه‌ای در باطن انسان دارند. بر این اساس، برخی از آیات قرآن به ستایش انسان و برخی دیگر به نکوهش او می‌پردازند. اینک برخی از این دو دسته آیات را از نظر می‌گذرانیم:

۱. آیات مربوط به ستایش انسان

۱. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَفْوِيمٍ» (تین: ۴):

۲. «وَلَقَدْ كَرَّمْنَا بَنِي آدَمَ وَ حَمَلْنَاهُمْ فِي الْبَرِّ وَ الْبَحْرِ وَ رَزَقْنَاهُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ وَ فَضَّلْنَاهُمْ عَلَىٰ كَثِيرٍ مِّمَّنْ خَلَقْنَا تَفْضِيلًا» (اسراء: ۷۰):

۳. «فِطَرَ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذِلِّكَ الدِّينُ الْقَيْمُ وَ لِكُنْ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (روم: ۳۰):

۴. «وَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً مِنْهُ» (جاثیه: ۱۳):

۵. «أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ سَخَّرَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ» (حج: ۶۵):

۶. «إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيَنَ أَنْ يَحْمِلُنَّهَا وَأَشْفَقُنَّ مِنْهَا وَ حَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب: ۷۲):



۷. «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا
وَيُسْفِكُ الدَّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ قَالَ إِنِّي أَغْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ» (بقره: ۳۰).

۲-۱. آیات مربوط به نکوهش انسان

۱. «إِنَّ الْأَنْسَانَ خُلِقَ هَلْوِعًا إِذَا مَسَّهُ الشُّرُّ جَزُوعًا وَإِذَا مَسَّهُ الْخَيْرُ مَنْوِعًا» (معارج: ۲۱-۱۹)؛

۲. «وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْأَنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَّا مَسْنُونٍ» (حجر: ۲۶)؛

۳. «وَحَمَلَهَا الْأَنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا» (احزاب: ۷۶)؛

۴. «قُتِلَ الْأَنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ» (عبس: ۱۷)؛

۵. «فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلُكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ
يُشْرِكُونَ» (عنکبوت: ۶۵)؛

۶. «كَلَّا إِنَّ الْأَنْسَانَ لَيَظْفَى أَنْ رَآهُ اسْتَغْنَى» (علق: ۶ و ۷)؛

۷. «إِنَّ الْأَنْسَانَ لَظَلُومٌ كَفَّارٌ» (ابراهیم: ۳۴)؛

۸. «وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَغْيَنُ لَا
يُنْصِرُونَ بِهَا وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامَ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ»
(اعراف: ۱۷۹)؛

۹. «أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَغْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامَ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا»
(فرقان: ۴۴)؛

۱۰. «لَقَدْ خَلَقْنَا الْأَنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَشْفَلَ سَافَلِينَ» (تین: ۴ و ۵) .

هدف این پژوهش بررسی راز دوگانگی شأن انسان از دیدگاه قرآن کریم است و اینکه
خداآند کدام نوع از انسانها را تمدن‌ساز به شمار می‌آورد؟

۲. انسان و مسئله خیر و شر

بررسی هویت دوگانه انسان در قرآن، مستلزم پاسخگویی به مسئله جایگاه انسان از
منظر خیر و شر است. در باب خیر و شر، نگرش‌های متفاوتی در میان صاحب‌نظران
وجود دارد، که می‌توان آن‌ها را در سه دسته ارزیابی کرد:

۲-۱. انسان، موجودی شرور

این نگرش نسبت به انسان نگاهی بدینانه دارد. بیشتر فلاسفه مادی، پیدایش انسان
را معلول تصادفات ماده می‌دانند و معتقدند که انسان ذاتاً اهل شر است. هابز، فیلسوف
تجربی، معتقد است: «طبیعت مشترک انسان‌ها را بدگمانی و خودپسندی و شرگرایی و
بدخواهی تشکیل می‌دهد». او به همین سبب جنگ را وضعیت طبیعی زندگی انسان‌ها
معرفی می‌کند (کاپلستون، ۱۳۶۲، ۴۸ - ۴۶). بر اساس این نگرش به انسان، هرگونه برنامه

اصلاحی و تربیتی برای خوشبختی، سعادت و تکامل وی و جامعه بشری بیهوده است؛ زیرا از این منظر، اصلاح انسان و دستیابی به کمال و سعادتمندی او غیرممکن است.

۲-۲. انسان، خیر ممحض

روسو، اندیشمند معروف، می‌گوید: «طبیعت انسان ذاتاً نیک است؛ یعنی انسان و جان او همانند صفحه سپیدی است که تمایلی به سوی شر ندارد، بلکه پاک و نیک‌گوهر است و این جامعه است که او را منحرف می‌کند؛ از این‌رو، مردمیان باید به کودک اجازه دهنده تا طبیعت نیک خود را به فعالیت برسانند و دخالت‌های خود را به حداقل برسانند» (برنجکار، ۱۳۹۳، ۱۵۳).

در این دیدگاه، انسان هیچ‌گونه گرایش فطری ندارد و جامعه هویت او را تشکیل می‌دهد. انسان تابع نقشی است که جامعه به او می‌دهد و آنچه که بر زندگی انسان حاکمیت مطلق دارد، روابط مادی اجتماعی، روابط اقتصادی و رابطه تولید است. در این نوع نگاه، برخورداری انسان از فطرت واحد نفی می‌شود؛ زیرا «شكل‌گیری شخصیت هر فرد را به وضعیت ابزار تولید در آن جامعه وابسته می‌دانند. طبیعی است که بر اساس چنین دیدگاهی، سخن از فطرت واحد انسانی جایگاهی نخواهد داشت» (مصطفی‌یزدی، ۱۳۸۰، ۴۷).

این دیدگاه به فعالیت رسیدن فطرت بالقوه انسان را نادیده می‌گیرد. بنابراین، بر اساس نگرش مارکسیستی به انسان، هویت او را مناسبات ابزار تولید در اجتماع تعیین می‌کند.

۲-۳. انسان موجودی دارای زمینه خیر و شر (هویت دوگانه برای انسان)

بر اساس این نگرش، زندگی فردی و اجتماعی انسان با خیر و شر در هم آمیخته است و صفحات باطنی انسان دوگانه است؛ صفحه‌ای از آن سرشار از نور و عدالت و صفحه‌ای دیگر غرق در ظلمت و تاریکی است. اختلاف میان این دو جوهره در انسان به قدری عمیق بود که پیش از خلقت وی توسط خداوند، در عالم مجردات درباره جوهر وجود او سخن گفتند و درباره او دو دیدگاه مطرح کردند. خداوند متعال این گفتگو را در سوره بقره آورده است: «وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلملائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيقَةً قَالُوا أَتَجْعَلُ فِي هَا وَيْسِفَكُ الدَّمَاءَ وَنَخْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدْسُ لَكَ» (بقره: ۳۰)؛ و (به یاد آر) وقتی که پروردگارت فرشتگان را فرمود که: من در زمین خلیفه‌ای خواهم آفرید. فرشتگان [معترض شدند و] گفتند: آیا می‌خواهی کسی را در زمین قرار دهی که در آن فساد کند و خون‌ها بریزد؟ حال آنکه ما تو را تسبیح و تقدیس می‌کنیم.

این سخن قرآن کریم در مورد نگرش فرشتگان به هویت انسان به این معناست که آن‌ها به جوهرهای از وجود انسان می‌نگریستند که شر ممحض است و از همین جهت خطاب به خداوند، انسان را اهل فساد و خونریزی می‌دیدند؛ ولی خداوند در پاسخ به این



نگرش فرمود: «إِنَّى أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُون»: من چیزی (از اسرار خلقت بشر) می‌دانم که شما نمی‌دانید.

با توجه به این آیات، خداوند وجود چنین بعدی را در وجود انسان نفی نمی‌کند؛ اما فرشتگان را به سبب نگرش تکبعدهی به هویت انسان و ناآگاهی از اسرار الهی و بعد دیگر وجود او نکوهش می‌کند. خداوند به دیگر استعدادهای انسان و خیرات کثیری که در وجود اوست اشاره فرمود و فرشتگان از اعتراض خویش منصرف شدند و ضرورت آفرینش چنین موجودی را پذیرفتند. شهید مطهری در تأیید هویت دوگانه انسان می‌نویسد: «انسان موجودی است که خیر و شر او آمیخته و تفکیک‌ناپذیر است؛ ولی خیرش بر شرش غالب است» (مطهری، ۱۳۸۷، ج ۴، ۲۷۰).

با توجه به آیات قرآن نیز می‌توان هویتی برای انسان ترسیم کرد که در آن خیر و شر در وجود آدمی جایگاه یکسانی دارد و هیچیک بر دیگری غالب نیست. خداوند همان‌گونه که عقل (پیامبر درونی) و پیامبران الهی را به منظور هدایت انسان قرار داده، هوای نفس و وساوس ابليس را نیز به عنوان دو اغواکننده در برابر انسان مقدار کرده است. بنابراین خداوند در وجود هر انسانی یک عامل هدایت و یک عامل انحراف و در خارج از وجود او نیز پیامبران را در راستای هدایت انسان و ابليس را درجهتی دیگر قرار داده است، تا موازنی قوا برقرار گردد. این مسأله نشان می‌دهد که جوهر وجودی انسان در خیر و شر خلقی برابر دارد. آیاتی نظیر «فَالْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (شمس: ۸) و «وَ هَدَيْنَاهُ النَّجَدَيْن» (بلد: ۱۰) نیز به این تساوی در باطن انسان اشاره دارد.

۴-۲. انسان و اختیار

از منظر قرآن کریم، انسان در نظام هستی واجد صفاتی است که سایر موجودات از آن بی‌بهراهند. اختیار انسان نمونه‌ای از این صفات است. مختار بودن انسان بدان معناست که وی در اطاعت از خداوند یا نافرمانی از او، به اراده و اختیار خویش عمل می‌کند. شهید مطهری در این باره معتقد است: «انسان به حکم آن که دارای جوهر روحانی مستقل است و اراده‌اش از حاقد ذات روحانی اش سرچشمه می‌گیرد، مختار و آزاد است. هیچ جبری (اجباری) و ضرورتی، آزادی و اختیار او را سلب نمی‌کند؛ لهذا مسئول اعمال خویشتن و جامعه خویشن است» (مطهری، ۱۳۸۷، ج ۲۲، ۵۶۸). قرآن کریم نیز بر مجبور نبودن انسان در اعمالش تأکید می‌کند و برای وی قدرت انتخاب و اختیار قائل است: «إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَ إِمَّا كُفُورًا» (انسان: ۳): ما به حقیقت، راه (حق و باطل) را به او نشان دادیم و در این رابطه، او دارای قدرت انتخاب و تصمیم‌گیری است؛ می‌تواند (هدایت پذیرد و) شکر (این نعمت) گوید و خواهد (آن نعمت را) کفران کند. «وَ هَدَيْنَاهُ النَّجَدَيْن»: و دو راه (خیر و شر) را به او نشان دادیم. مضمون این دو آیه براین مطلب دلالت دارد که انسان در انتخاب راه خوب



و راه بد (طريق خوشبختی و طريق بدبخشی خود) از قدرت انتخاب و اختیار برخوردار است. آیت الله مصباح یزدی در این باره می‌نویسد: «اصولاً ارزش‌های اخلاقی در رابطه با اختیار مطرح می‌گردد؛ اگر اختیار در کار نباشد، ارزش اخلاقی هم وجود ندارد. ستایش و نکوهش اخلاقی در حق کسانی رواست که با اختیار و گزینش خود کار پسندیده انجام دهند. اگر انسانی مجبور به رفتن راه صحیحی است، از نظر اخلاقی مورد ستایش قرار نمی‌گیرد؛ چنان‌که اگر فرض شود که انسانی مجبور به ارتکاب جنایتی شود، باز مورد نکوهش نخواهد بود» (مصطفی یزدی، ۱۳۷۷، ۳۷۱).

بخشی از طبیعت انسان، فطری و بخشی نیز طبیعی است. در قرآن بر اصل فطرت انسان تأکید شده است؛ از این‌رو، فطرت خاستگاه ایدئولوژی اسلامی است و متفکران مسلمان فطرت را زیربنای تربیت انسان می‌شمارند. آیت الله جوادی آملی درباره طبیعت دوگانه انسان می‌نویسد: «در سطح طبیعت انسان نیز، جذب و دفع و تمایل و تنفر هست؛ اما این سطح از هستی انسان همدیف حیات حیوانات است؛ لذا تمایلات و تنفرات آن نیز با بسیاری از حیوانات مشترک است. لذت‌طلبی، تنوع‌طلبی و مقام‌خواهی از شقوق شهوت و شهرت‌جویی است و تنفر از مزاحم و خوی خشونت و ... نیز از شعوب غضب است (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ۱۸۷)». بنابراین، از نظر روی، فطرت بر طبیعت انسان مقدم است و باید طبیعت به دست فطرت تعديل شود، تا حیات الهی انسان را به مخاطره نیندازد. در مقام توضیح سخنان وی می‌توان گفت: در رحم مادر، آنچه زودتر رشد می‌کند و به کمال می‌رسد، وجود جسمانی آدمی است و پس از تکامل قوای مادی و رشد طبیعت وجودی او، روح انسانی که حامل فطرت اوست به آدمی افاضه می‌گردد «ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ». بنابراین، طبیعت آدمی (با رشد جسم او پیش از افاضه روح که حامل فطرت است) مقدم است و آنچه می‌تواند طبیعت آدمی را تعديل کند، دعوت انبیاء و راهنمایی عقل سليم است که منطق فطرت را تقویت کرده، به طور مستقیم و غیرمستقیم، خواسته‌های طبیعت را تعديل می‌کند. از این بیان آشکار می‌شود که انسان از طرفی از فطرت برخوردار است، که زمینه ابعاد مثبت است و از طرف دیگر، از طبیعت نیز برخوردار است، که زمینه ابعاد منفی است. فرق آن‌ها در این است که فطرت ابعاد مثبت وجود انسان را شکوفا می‌کند و طبیعت ابعاد منفی وجود انسان را؛ از این‌رو، وجود فطرت و طبیعت در انسان نیز، یکی از زمینه‌های وصف دوگانه صفت کرامت و صفت هلوغ بودن است.

۳. مراتب قوه و فعلیت وجود انسان

در انسان، حقایق بالقوه فراوانی هست که برای مهیا شدن شرایط به فعلیت رسیدن خود روزشماری می‌کند. شهید مطهری درباره موجودیت بالقوه یا بالفعل انسان می‌نویسد:



«انسان در ناحیه خصلت‌ها یک موجود بالقوه است؛ یعنی در آغاز تولد فاقد خوی و خصلت فعلیت‌یافته است، برخلاف حیوانات که هر کدام با یک سلسله خصلت‌های فعلیت‌یافته متولد می‌شوند. انسان چون فاقد هرگونه خوی و خصلت فعلیت‌یافته است و از طرفی، خوی‌پذیر و خصلت‌پذیر می‌باشد، به وسیله خصلت‌ها و خوی‌هایی که تدریجاً پیدا می‌کند، یک سلسله «ابعاد ثانوی» علاوه بر ابعاد فطری برای خویش می‌سازد» (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۲، ۲۸۷). بدین خاطر می‌توان گفت که آدمی از یک حیث مورد ستایش و از حیث دیگر مورد نکوهش است.

۴. ابعاد مورد ستایش و نکوهش در وجود انسان

وجود انسان ابعاد متفاوتی دارد؛ از این‌رو، آدمی از جهتی می‌تواند ستایش و از جهت دیگر می‌تواند نکوهش شود. البته در باب تعیین و تبیین این ابعاد، دیدگاه‌های مختلفی وجود دارد؛ از جمله:

۴-۱. ستایش خوبی‌ها و نکوهش بدی‌ها

این دیدگاه را می‌توان در اندیشه شهید مطهری جستجو کرد: «حقیقت این است که این مدح و ذم از آن جهت نیست که انسان یک موجود دوسرشتی است؛ نیمی از سرشنی‌ستودنی است و نیمی دیگر نکوهیدنی؛ بلکه نظر قرآن به این است که انسان، همه کمالات را بالقوه دارد و باید آن‌ها را به فعلیت برساند و این خود اوست که باید سازنده و معمار خویشتن باشد» (مطهری، ۱۳۷۸، ج ۲، ۲۷۴). در این رابطه، اگر او خود را به کمال رسانید، ستایش می‌شود و در غیر این صورت، تنزلش موجب نکوهش او می‌گردد. آیات ستایش انسان مربوط به خصلت‌های فعلیت‌یافته و آیات نکوهش او مربوط به ابعاد فعلیت‌نیافته وجود دارد؛ البته، این دیدگاه چندان مقبول نیست؛ زیرا ابعاد بالقوه و فعلیت‌نیافته می‌تواند مورد نظر آیات نکوهش باشد. به بیان دیگر، به فعلیت رساندن این‌گونه بالقوه‌ها می‌تواند مورد نظر آیات نکوهش باشد و نمی‌توان گفت خصلت‌های بالقوه در باب صفات خدایی‌ستند، به خاطر آن‌که فعلیت نیافته مورد نظر آیات نکوهش قرار دارد.

۴-۲. ستایش فطرت و نکوهش طبیعت

از نظر برخی دانشمندان، ویژگی‌های مثبت انسان از فطرت او نشأت می‌گیرد و ویژگی‌های منفی او از طبیعتش بر می‌خیزد و در نتیجه، آیات مربوط به ستایش‌ها به فطرت انسان و آیات مربوط به نکوهش‌ها به طبیعت او تعلق می‌گیرد؛ اما در این دیدگاه، اصالت از آن فطرت انسان است. نظر امام خمینی (ره) بر این دیدگاه استوار است:

«انسان ولیده عالم طبیعت و فرزند نشئه دنیاست؛ چنان‌که آیه شریفه «فَأُمُّهُ هَاوِيَةُ» (قارعه:۹) نیز شاید اشاره به آن باشد ... و شاید کریمه شریفه «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَخْسَنِ تَقْوِيمٍ ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» (تین:۴ و ۵) اشاره باشد به نور اصلی فطرت، که تخمیر به ید قدرت حق تعالی شده و آن «احسن تقویم» است؛ زیرا که بر نقشه کمال مطلق جمال تمام است و رد به «اسفل سافلین» اشاره به این احتجاج به طبیعت - که اسفل سافلین است - باشد. و چون این احتجاجات و ظلمات و کدورات بر نفس، غالب و چیره است و کم اتفاق افتاد که کسی به خودی خود بتواند از این چحب بیرون آید و با فطرت اصلیه سیر به عالم اصلی خود بنماید و به کمال مطلق و نور و جمال و جلال مطلق برسد، حق - تبارک و تعالی - به عنایت ازلی و رحمت واسعه، انبیاء عظام علیهم السلام را برای تربیت بشر فرستاد و کتب آسمانی را فرو فرستاد تا آن‌ها از خارج، کمک به فطرت داخلیه کنند و نفس را از این غلاف غلیظ نجات دهند» (امام خمینی، ۱۳۷۷، ۷۸-۷۹). علامه طباطبائی جهانگیری با توجه به دیدگاه دوم براین عقیده است که: «آدمی دارای دو حال است: یکی حال فطری و دیگری حال عادی. حاکم در حال عادی، عرف و عادت است؛ اما حال فطری انسان به‌گونه‌ای است که به عادات و رسوم مشوب نگشته و عرف و عادت هیچ دخل و تصرفی در آن ندارد. به همین دلیل، انسانی که با تأیید الهی و یا به خاطر پیش‌آمدی، اسباب ظاهری را فراموش کرده، به فطرت به دور از آلایش خود برگشته، همواره چشم امید به خدای خود دوخته و رفع گرفتاری‌اش را از او می‌خواهد نه از اسباب ظاهری» (طباطبائی، ۱۴۱۷، ج ۱۳، ۱۸۶). بنابراین، بر اساس سخنان علامه طباطبائی، آیات ستایش، به حالت فطری انسان مربوط است و آیات نکوهش، به حالت عادی زندگی آدمی بازمی‌گردد؛ که غالباً تحت تأثیر هواهای نفسانی‌اش قرار دارد.

در زیرمجموعه همین نگرش، بررسی جوهره وجود انسان با مقولات دیگری به نام‌های «احسن تقویم» و «اسفل سافلین» نیز در ارتباط است. در باب «احسن تقویم» و «اسفل سافلین»، که از آغاز و انجام وجود آدمی حکایت دارد، دیدگاه‌های مختلفی بیان شده است، که در زیر به آن‌ها می‌پردازیم:

۱- علامه طباطبائی جهانگیری ذیل آیه ۴ سوره تین می‌نویسد: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَخْسَنِ تَقْوِيمٍ» فله کمال القوم فی کل شیء و قد جهزه الله بالعلم النافع و مکنة من العمل الصالح. «ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ» و هو مقام محظ اسفل من سفل من اهل الشقاوة» (شاکر، ۱۳۹۱، ۶۶۲). خلاصه سخن علامه این است که، ساختار وجود آدمی مجهز به علم نافع و مهیای انجام عمل صالح است؛ ولی در پرتو شیطان‌گرایی و هواپرستی است که سقوط می‌کند و اسفل سافلین را جایگاه خود می‌سازد.

۲- سیوطی در تفسیر آیه فوق یادآور می‌شود: «(فِي أَخْسَنِ تَقْوِيمٍ) تعديل لصورته،



أَسْفَلَ سَافِلِينَ) كنایة عن الهرم و الضعف» (سيوطى، ١٢٧٨، ج ١، ٦٥٥). «احسن تقويم» همان وضعیت سلامت و کمال جسمانی و «اسفل سافلین» همان وضعیت ضعف و پیری و ناتوانی و فرسودگی است.

همچنین سید عبدالله شبر در تفسیر آیه فوق، همان نظر سیوطی را می‌پذیرد. او «احسن تقويم» را استواری و کمال جسمانی و «اسفل سافلین» را ناتوانی و فرسودگی آدمی می‌داند و می‌نویسد: «لَقَدْ خَلَقْنَا الْأَنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ مِّنْ انتصابه و حسن شکله و تمیزه و اشتماله على ما في العالم الأكبر (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ) إلى أرذل العمر أو الخرف أو إلى النار...» (شبر، ١٤١٢، ٥٦١).

۳- فیض کاشانی در تفسیر الصافی در تفسیر این آیه یادآور می‌شود: «عن الكاظم ﷺ قال: الإنسان الأول (ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافِلِينَ) ببغضه أمير المؤمنی ﷺ» (فیض کاشانی، ١٣٧٧، ج ٧، ٥١٣). در اینجا «اسفل سافلین» چندین مصداق دارد: نخست به معنای دوزخی شدن انسان و دیگری داشتن کینه و بغض نسبت به امیر المؤمنین علی ﷺ است.

۴- زمخشری ذیل آیه فوق گوید: «... فی أحسن تعديل لشكله و صورته و تسويه لأعضائه. ثم كان عاقبة أمره حين لم يشكر نعمة تلك الخلقة الحسنة القوية السوية أن رددناه أسفل من سفل خلقا و تركيبا، يعني أقيح من قبح صورة وأشووه خلقة و هم أصحاب النار» (زمخشری، ١٣٨٩، ج ٤، ٧٧٤). زمخشری تا حدودی به نظر دوم نزدیک است، ولی تفاوتی نیز با صاحبان این نظر دارد. او اشاره دارد که انسان‌های مومن نیز پیر و بی‌حواس می‌شوند؛ اما، به خاطر نامه عمل درخشان و پاداش الهی، زیبایی باطنی دارند (همان).

اگر انسان با رجوع به فطرت الهی خود به دعوت انبیاء الهی جواب مثبت دهد، می‌تواند استعدادهای مثبت خود را به فعلیت برساند؛ اما اگر با رجوع به طبیعت و پیروی از هوا و هوس به دعوت انبیا بی‌توجهی کند، زمینه را برای به فعلیت رسانیدن استعدادهای منفی خود فراهم می‌کند. از این‌رو می‌توان گفت، ستایش‌های قرآن در مقام فعلیت، ناظر به انسان‌های با ایمان و تربیت‌یافته در مکتب الهی است. چنین انسانی با کسب آگاهی و استمرار در راه فطرت و توجه مداوم به خود، مبدأ و منتهای هستی‌اش، مسیر سعادت و تکامل به سوی خدا را طی می‌کند؛ تا آنجا که عنوان انسان کامل و مظہر اسماء الهی را به خود اختصاص می‌دهد. امام خمینی ره در این‌باره می‌فرماید: «بدان که انسان کامل مثُلَ أَعْلَى «الله» است و بزرگ‌ترین آیه و نشانه او و کتاب روشن الهی و خبر باعظمت (نبأ عظيم) الهی است و اوست که به صورت [مثال] حق تعالی آفریده شده و با دو دست قدرت الهی انشاء شده و خلیفه خدا بر خلق اوست و کلید باب معرفت خدای تعالی است. هر کس او را شناخت خدا را شناخته و او در هر صفتی

از صفاتش و در هر تجلی از تجلیاتش نشانه‌ای از نشانه‌های «الله» است» (امام خمینی، ۱۳۸۰، ۹۱). بنابراین، انسان از منظر امام خمینی جایگاه ویژه‌ای دارد و حقیقت وجودی او را می‌توان این‌گونه ترسیم کرد:

- ۱- انسان پرتوی از جمال حق است، ولی باید دانست که عین ذات حق نیست؛ بلکه نسبت میان او و ذات پروردگار متعال تباین ذاتی است (امام خمینی، ۱۳۸۶، ۲۵) و مسأله «یگانگی» که اهل مکاشفه مطرح می‌کنند، مربوط به تجلی است نه مرتبه ذات (همان، ۳۲).
- ۲- غیر از انسان هیچ موجودی مظهر تمام اسمای حُسنای الهی نیست و این مسأله فقط به انسان اختصاص دارد (امام خمینی، ۱۳۶۴، ۶۰).
- ۳- هدف اصلی از آفرینش همه موجودات جهان «انسان» است و با پیدایش انسان، آفرینش به تمامیت و کمال خود دست یافت (همان، ۶۱).
- ۴- انسان در آغاز، حیوان بالفعل و انسان بالقوه است (امام خمینی، ۱۳۹۴، ۱۶۸)، که هرگاه تمام استعدادهای نهفته و بینش‌های فطری او به فعالیت درآید و شکوفا گردد (امام خمینی، ۱۳۹۴، ۲۲۷، ۲۶۰ و ۲۶۱)، به مقام خلافت نائل می‌آید.
- ۵- چون ارتباط انسان با بدنش پس از مرگ قطع نمی‌شود، مشکلی در باب مسأله رجعت و زنده شدن مردگان وجود ندارد (امام خمینی، ۱۳۶۴، ۱۷۵).
- ۶- انسان از حیث مراتب سعادت و شقاوت نامتناهی است (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۱۲، ۱۶۸، ۱۵۲ و ۱۵۳). او می‌تواند از جنبه سعادت و فضیلت تا آنجا اوج گیرد که «يد الله»، «عین الله» و «أذن الله» شود و از نظر جنبه شقاوت و رذیلت نیز تا حدی سقوط کند که به آخرین مراتب ظلمات قدم نهد (همان). در نتیجه، ملکات و صفات نفسانی او نیز از نظر حسن و سیئه، دارای مراتب نامتناهی است (امام خمینی، ۱۳۹۴، ۵۶). او نه تنها از حیث صفات (امام خمینی، ۱۳۷۹، ج ۴، ۱۵۲)، بلکه از نظر بینش نیز نامتناهی است (همان، ج ۱۲، ۱۶۸) و هنگامی که پروردگار متعال «اسماء» را به وی تعلیم داد، همه گونه‌های دانش، هنر و حرفه را به او آموخت (همان).
- ۷- از این نکته غافل نباشیم که انسان را به گونه‌ای جامع و کامل در این جهان نمی‌توان شناخت؛ زیرا دنیا حجابی است برای ملکات نفسانی او. به بیان دیگر، دنیا ظرفیت تجلی ملکات باطنی او را ندارد. بر این اساس، شناختن و شناسایی واقعی او به جهان دیگر که (يَوْم ثُبَّلَى السَّرَائِرُ) است، موقول می‌گردد (همان، ج ۴، ۱۵۲). در آن روز، انسان حتی چگونگی ارتباط وجودی خود با ذات احادیث را می‌تواند ادراک نماید (امام خمینی، ۱۳۶۴، ص ۲۹۷).
- چنین انسانی شایستگی خلافت و لیاقت تعلیم اسماء الهی و اداء امانت او را دارد و آن کسی را که شاهراه ترقی را طی نکرد و به مقام قرب الهی دست نیافت، نمی‌توان خلیفه و مثال خدا دانست. در کلامی از رسول خدا ﷺ آمده است: «... يَا عِبَادَ اللَّهِ، أَنْتُمْ كَالْمَرْضَى وَ اللَّهُ رَبُّ



الْعَالَمِينَ كَالطِّيبِ...» (مجلسی، ۱۴۰۴، ج ۴، ۱۰۷). در نهج البلاغه نیز در توصیف انبیاء عظام به ویژه پیامبر خاتم ﷺ می‌خوانیم: «طِبِيبُ دَوَارٍ بِطْبِهِ قَذْ أَحْكَمَ مَرَاهِقَهُ وَأَحْمَى مَوَاسِمَهُ» (نهج البلاغه، ۱۳۷۹، خطبه ۱۰۸). او طبیب متحرک بود و به سراغ این و آن می‌رفت و به درمان (هدایت) آنان می‌پرداخت. سیوطی (سیوطی، ۱۴۰۴، ج ۸، ۵۱۱) می‌نویسد: «(ثُمَّ رَدَدْنَاهُ أَسْفَلَ سَافَلِيَنَ) قَالَ: إِلَى ارْذُلِ الْعُمَرِ فَإِذَا بَلَغُوا ذَلِكَ كَتَبَ لَهُمْ مِنَ الْعَمَلِ مُثُلَّ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ فِي الصَّحَّةِ»: «اسفل سافلین» همان است که آدمی از نظر چهارچوب قوای وجود به بدترین حالت سقوط کرده باشد و آن‌گاه که آدمی به چنین حالتی رسید، از جهت اعمال طبق آنچه در روزگار سلامتی عمل می‌کرد برای او نوشته می‌شود؛ یعنی اگر روزگار سلامتی و «احسن تقویم» را در اعمال خدایی سپری کرده باشد، در روزگار شکستگی و فرسودگی نیز برای او اعمالش را همان‌گونه می‌نگارند و اگر روزگار سلامت را در غفلت و گناه گذرانده باشد، در روزگار افتادگی و فرسودگی، اعمال ناباب و ناستوده گذشته را برایش می‌نگارند. البته به نظر می‌رسد، اگر چنین بندهای از وضعیت سابق توبه نصوح کرده باشد، نگارش اعمال ناشایست برای او وجهی ندارد و کلام سیوطی را نباید به گونه‌ای عام درست دانست.

۴-۳. ستایش افعال تکوینی و نکوهش افعال اختیاری

بعضی از صاحب‌نظران آیات ستایش را به جنبه تکوینی و آیات نکوهش را به جنبه‌های غیرتکوینی وجود انسان مربوط می‌دانند و از این دسته آیات، به عنوان اخلاق غیرازشی انسان یاد می‌کنند. آیت الله مصباح یزدی در این خصوص می‌نویسد: «گاهی منزلت انسان به عنوان یک امر تکوینی مورد ملاحظه قرار می‌گیرد و به اصطلاح امروز، جنبه ارزشی ندارد و گاهی به عنوان یک مفهوم اخلاقی و ارزشی ملاحظه می‌شود» (مصطفی یزدی، ۱۳۸۵، ج ۱، ۳۶۹).

انسان دارای قوا و استعدادهای فراوانی است که در طول زندگی خود، با انتخاب و اراده‌های دمادم، به آن‌ها فعالیت می‌بخشد. در واقع، انسان در صحنۀ زندگی، خود را می‌سازد و به خود شکل می‌دهد. چنان‌که قبلًا اشاره کردیم، می‌توان گفت آیات مربوط به ستایش انسان در ابعاد تکوینی وجود او، در اصل به ستایش از ذات لایزال الهی که آفریننده اوست بازمی‌گردد. این قبیل آیات، گرچه در ظاهر به مخلوق خدا توجه دارد، ولی در باطن خالق را می‌ستاید؛ زیرا ستایش آدمی نسبت به چیزی که در آفرینش آن دخلی نداشته ستایش عارضی است و نسبت به آفریننده او، ستایش راستین محسوب می‌شود. البته در باب اعمال اختیاری، بخشی از اعمال انسان قابل ستایش و برخی دیگر قابل نکوهش است؛ آن دسته از اعمال او که رضایت الهی را جلب کند قابل ستایش و آن

دسته از اعمال که خشم الهی را به همراه بیاورد قابل نکوهش است. شهید مطهری در این رابطه می‌نویسد: «انسان، برخلاف جماد و نبات و حیوان، شخصی دارد و شخصیتی. شخص انسان (یعنی مجموعه جهازات بدنی او) بالفعل به دنیا می‌آید. انسان در آغاز تولد از نظر جهازات بدنی مانند حیوانات دیگر بالفعل است؛ ولی از نظر جهازات روحی، از نظر آنچه بعداً شخصیت انسانی او را می‌سازد، موجودی بالقوه است. ارزش‌های انسانی او در زمینه وجودش بالقوه موجود است و آماده روییدن و رشد یافتن است (مطهری، ۱۳۸۷، ج ۲، ۳۱۴). بنابراین، آیاتی که انسان را ستایش می‌کند، ظرفیت بالقوه در جوهره او را می‌ستاید، که انسان دخالتی در پیدایش آن ندارد؛ از این‌رو، این ستایش‌ها، به خداوند که خالق انسان است بازمی‌گردد. به بیان دیگر، ستایشی از آن آدمی است که او با اراده و اختیار خود آن را تحصیل کرده باشد؛ در حالی که زیبایی‌ها و کمالات خدادادی را نمی‌توان به انسان نسبت داد و این انتساب عرضی است نه ذاتی. در نتیجه، نکوهش‌های قرآن نسبت به انسان در مرحله پس از فعلیت اختیاری او قابل تفسیر است. از این جهت است که هیچ فردی را به خاطر داشتن مرحله بالقوه‌ای از خصلت‌های ناروا مجازات نمی‌کنند.

انسانی که در مرحله فعلیت، با پیروی از فطرت خدایی، استعداد خود را به سوی کمال و رشد اخلاقی سوق دهد، از خصلت‌ها و اخلاق مثبت برخوردار می‌شود. چنین انسانی به مقام کرامت و قرب الهی می‌رسد و آیات قرآن درباره کرامت انسان نیز به این گروه از انسان‌ها اشاره دارد. اما اگر آدمی با پیروی از طبیعت و هوای نفس، از استعداد خود در راه خصلت‌های حیوانی استفاده کند، خصایص و صفات منفی بر وجودش حاکم می‌گردد. کلینی در اصول کافی روایتی را به این شرح نقل می‌کند: «إِنَّ أَصْحَابَ مُحَمَّدٍ ﷺ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ تَخَافُ عَلَيْنَا النَّفَاقَ. قَالَ: وَ لِمَ تَخَافُونَ ذَلِكَ؟ قَالُوا إِذَا كُنَّا عِنْدَكَ فَذَكَرْنَا وَ رَغْبَتْنَا وَ حِلْنَا وَ نَسِينَا الدُّنْيَا وَ زَهَدْنَا حَتَّى كَانَ نُعَابِنُ الْآخِرَةَ وَ الْجَنَّةَ وَ النَّارَ وَ نَخْنُ عِنْدَكَ، فَإِذَا خَرَجْنَا مِنْ عِنْدَكَ وَ دَخَلْنَا هَذِهِ الْبُيُوتَ وَ شَمِمْنَا الْأَوْلَادَ وَ رَأَيْنَا الْعِيَالَ وَ الْأَهْلَ يَكَادُ أَنْ نُخَوِّلَ عَنِ الْحَالِ الَّتِي كُنَّا عَلَيْهَا عِنْدَكَ وَ حَتَّى كَانَ لَمْ نَكُنْ عَلَى شَيْءٍ أَفْتَخَافُ عَلَيْنَا أَنْ يَكُونَ ذَلِكَ نِفَاقًا؟ فَقَالَ لَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ: كَلَّا إِنَّ هَذِهِ خُطُوطُ الشَّيْطَانِ فِي الدُّنْيَا. وَ اللَّهُ لَوْ تَدُومُونَ عَلَى الْحَالَةِ الَّتِي وَصَفْتُمْ أَنفُسَكُمْ بِهَا لَصَافَحْتُكُمُ الْمَلَائِكَةُ وَ مَشَيْتُمْ عَلَى الْمَاءِ وَ لَوْلَا أَنْكُمْ تُذَبِّيُونَ فَتَسْتَغْفِرُونَ اللَّهُ لَخَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا حَتَّى يُذَبِّيُوا ثُمَّ يَسْتَغْفِرُوا اللَّهُ فَيَغْفِرُ اللَّهُ لَهُمْ إِنَّ الْمُؤْمِنَ مُفْتَنٌ تَوَابٌ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَابِينَ وَ يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ» وَ قَالَ «اسْتَغْفِرُوا رَبِّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ» (کلینی، ج ۲، ۴۲۴): «اصحاب محمد ﷺ به او گفتند: ترس ما از این است که در شمار منافقان باشیم. رسول خدا ﷺ از ایشان پرسید: چرا چنین احتمالی درباره خودتان می‌دهید؟ در پاسخ گفتند: ما هنگامی که در کنار شما هستیم، حال خوشی داریم؛ ولی آن‌گاه که کنار زن و بچه خود رفتیم و بوی آنان به مشام ما خورد،



بیشتر به زندگی دنیوی می‌اندیشیم. آیا این حالت، حالت نفاق نیست؟ آن حضرت پاسخ داد: خیر، این حالت، حالت نفاق نیست. منافق، دور و دارای وضعیت دوگانه است. آری، اگر شما بدین حالت باقی بمانید، فرشتگان آسمانی با شما مصاحفه خواهند کرد و به شما توجه خواهند نمود. این روایت می‌تواند تأییدی بر این نظر باشد که، قرآن آنگاه که از کرامت انسان‌ها یاد می‌کند، به این گروه از آن‌ها اشاره دارد؛ گروهی که با همنشینی و اطاعت از قرآن و رسولان حق، ارزش‌های درونی وجود خویش را به سوی سعادت و خوشبختی به فعلیت می‌رسانند. از منظر قرآن، این گروه از انسان‌ها تمدن‌ساز هستند.

۵. ویژگی‌های انسان تمدن‌ساز

می‌توان ویژگی انسان‌های تمدن‌ساز را این‌گونه بیان کرد:

۱. علل انحطاط یک تمدن و سقوط و نابودی آن از اراده و اختیار انسان بیرون نیست؛ از این‌رو، از منظر قرآن کریم، انسان‌های بربوردار از خصلت‌های والای اخلاقی و واجد اراده‌های قوی در تحول درونی خویش، ویژگی تمدن‌سازی دارند. دلیل این سخن آن است که اساساً زیربنای یک تمدن توحیدی، چیزی جز رعایت اخلاق در ارتباطات و بربوردهای اجتماعی نیست. در مقابل نیز، برخی رذائل اخلاقی - مانند فساد اجتماعی، تجمل‌گرایی، خودکامگی و استبداد، بی‌رحمی و قساوت قلب، دنیازدگی، زور و تزویر، خودبینی و ... - به طور مستقیم در فروپاشی تمدن نقش دارند.

۲. قرآن ویژگی دیگر انسان‌های تمدن‌ساز را معنویت و رعایت ارزش‌های الهی به شمار می‌آورد. ظلم، کم‌فروشی، ربا، زنا، فساد و مانند آن، که در قرآن به عنوان عوامل انحطاط یک تمدن یاد می‌شود، از مهم‌ترین مصادیق رذائل اخلاقی است؛ از این‌رو، می‌توان تقوا را مهم‌ترین شرط تمدن‌سازی دانست. تمامی کارشناسان عرصه تاریخ تمدن اتفاق نظر دارند که نبود معنویت و اخلاق می‌تواند تمدن را به افول کشاند و به مرور زمان آن را کاملاً نابود کند؛ چنان‌که امروزه همین مسئله گریبان‌گیر تمدن غرب شده است. بر این اساس، انسان عامل اصلی و تعیین‌کننده در پیدایش و سقوط تمدن‌ها است. در این نگرش، انسان در برابر آفریدگار جهان و در برابر انسان‌های دیگر مسئولیت دارد. تمدن‌سازی نیازمند انسان‌هایی است که خود را مسئول بدانند؛ همچنین، به دنبال فضایل معنوی باشند و در برابر انحطاط اخلاقی و فرهنگی دیگران خود را مسئول بدانند. از منظر قرآن، چنین انسان‌هایی منشأ تغییر و اصلاح اجتماعی و گسترش مدنیت می‌شوند. از این‌رو، از منظر اسلام، انحطاط اخلاقی و فرهنگی مانعی برای توسعه تمدن به شمار می‌آید (حسین، ۱۳۴۶، ص ۲۶). در سیره پیامبر اکرم ﷺ در نخستین تمدن اسلامی نیز، تأکید بر تربیت انسان‌هایی بود که علاوه بر تخصص، واجد اندیشه الهی هم باشند (ابن سعد،

۱۴۱۵، ج ۱، ۱۷۱). بنا بر این مقدمات، می‌توان گفت تمدن اسلامی به دنبال تحول و توسعه با رویکرد معنوی است. این نوع توسعه، بر تحول درونی و روانی انسان‌ها و سپس بر تحولات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی استوار است. به همین دلیل، توسعه تمدن اسلامی، از یک سو بر رویکرد هستی‌شناسانه پیوند انسان با خالق استوار است و از سوی دیگر، رفتار و عملکرد انسان عامل اصلی دگرگونی و تحولات اجتماعی به شمار می‌آید. به عبارت دیگر، بر اساس آموزه‌های قرآنی، اساس تحولات و تغییرات اجتماعی هدفدار در جوامع بشری، شالوده روانی و درونی انسان است. محتوای درونی انسان واجد دو عنصر اصلی اندیشه و اراده است که با در هم آمیختن آن‌ها، اهداف انسان در جهان خارج تحقق می‌یابد. از این‌رو، هرگونه تغییر و تحولی در ساختارهای سیاسی و اجتماعی، تابع تغییر در اساس روانی و باطنی انسان است؛ به بیان دیگر، توسعه مستلزم تحولات درونی انسان‌هاست. البته این رابطه قراردادی نیست، بلکه از نوع رابطه علی و معلولی است (صدر، ۱۳۵۹، ۹۶). در قرآن کریم، ساماندهی درست ضمیر انسانی و محتوای آن «جهاد اکبر» و حرکت در مسیر آرمان‌ها «جهاد اصغر» نامیده شده است (حرز عاملی، ۱۴۱۴، ج ۱۵، ۱۶۱-۱۶۳). قرآن انسان‌هایی را تمدن‌ساز می‌داند که اختلافات ناشی از خون، نژاد، ملیت، حدود جغرافیایی یا طبقاتی را در هم می‌شکنند و به واسطه هدایت انبیاء الهی، در مسیر ایمان با هم متحد می‌شوند: «كَانَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً فَبَعْثَ اللَّهُ التَّبِيِّنَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِّرِينَ وَأَنْزَلَ مَعَهُمُ الْكِتَابَ بِالْحَقِّ لِيَحْكُمَ بَيْنَ النَّاسِ فِيمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ وَمَا اخْتَلَفَ فِيهِ إِلَّا الَّذِينَ أُوتُوهُ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَتْهُمُ الْبَيِّنَاتُ بَغْيًا بَيْنَهُمْ فَهَذِي اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا لِمَا اخْتَلَفُوا فِيهِ مِنَ الْحَقِّ يَإِذْنِهِ وَاللَّهُ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (بقره: ۲۱۳): مردم یک گروه بودند، تا اینکه خدا رسولان را فرستاد تا [نیکوکاران را] بشارت دهند و [بدان را] بترسانند و با آن‌ها کتاب را به حق فرستاد؛ تا در موارد نزاع مردم، تنها دین خدا به عدالت حکم فرما باشد. آن‌ها در کتاب حق اختلاف و شباهه نیافرندند، مگر همان گروه که بر آنان کتاب آسمانی آمد، برای تعدی به حقوق یکدیگر، پس خداوند به لطف خود اهل ایمان را از آن ظلمت شباهات و اختلافات به نور حق هدایت فرمود. خدا هر که را خواهد راه راست بنماید.

اگر جامعه‌ای بر اساس موازین حق و عدالت ایجاد شود و از آن عدول نکند، همچنان راه سعادت دنیوی و تکامل را طی خواهد کرد و لطف و برکات الهی هم شامل آن جامعه خواهد شد: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ...» (اعراف: ۹۶)؛ ولی در صورتی که از معیارهای حق و عدالت دوری گزیند و به ظلم و طبقه‌بندی اجتماعی و روابط ناصحیح اقتصادی، اجتماعی و اخلاقی روی آورد، دچار انحطاط می‌شود و هلاکت و نابودی آن حتمی خواهد بود. از این‌رو، می‌توان نتیجه گرفت که خداوند تنها انسان‌هایی را در توسعه و تحقق تمدن اسلامی مؤثر می‌داند که واجد ارزش‌های الهی



باشد و درجهت هدایت انبیاء الهی قرار گیرند. برخلاف توسعه و تحولی که با اساس قرار دادن توسعه اقتصادی در تمدن بشری حاصل می‌شود، الگوی توسعه اسلامی بر تحول و تغییر ابعاد مختلف زندگی انسان به ویژه تحول معنوی و مادی توأمان است: «الَّذِينَ إِنْ مَكَّنَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوْا الزَّكَةَ وَأَمْرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (حج:۴۱): (آنان که خدا را یاری می‌کنند) کسانی هستند که اگر در روی زمین به آنان اقتدار و تمکین دهیم نماز به پا می‌دارند و زکات می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و از هیچ کس جز خدا نمی‌ترسند چون می‌دانند که [ه] عاقبت کارها به دست خداست. از نظر قرآن کریم همین گروه از انسان‌ها تمدن‌ساز هستند. در اندیشه اسلامی، توسعه مادی بدون داشتن رویکرد الهی، انسان را در اسارت ماده قرار می‌دهد. از نگاه قرآن، چنین توسعه‌ای نه تنها به مدنیت نمی‌انجامد، بلکه ضد تمدن است: «قَالُوا سُبْحَانَكَ مَا كَانَ يَنْبَغِي لَنَا أَنْ تَنْخِذَ مِنْ دُونِكَ مِنْ أُولَيَاءِ وَلَكِنْ مَتَّفَتُهُمْ وَآبَاءُهُمْ حَتَّىٰ نَسْوَاهُ الْذِكْرَ وَكَانُوا قَوْمًا بُورًا» (فرقان:۱۸): در پاسخ می‌گویند: منزهی تو. برای ما شایسته نبود که غیر از تو اولیایی برگزینیم؛ ولی آنان و پدرانشان را از نعمت‌ها برخوردار نمودی، تا اینکه یاد تو را فراموش کردند و تباہ و هلاک شدند».

اگر انسان به جای شکر، کفران نعمت و به جای اطاعت، معصیت و به جای ایمان، شرک را انتخاب کند، در آن صورت، خداوند هم نعمت را به نقمت و هدایت را به گمراهی و سعادت را به بدبهختی و شقاوت تبدیل می‌کند. به طور کلی، حالات نفسی و درونی انسان‌ها که به استقامت فطرت برمی‌گردد، با تمدن‌سازی تلازم برقرار می‌کند. لذا اگر ملتی بر فطرت مستقیم خویش باقی بماند و ایمان به خدا داشته باشد، نعمت‌های دنیا و آخرت نصیب او می‌شود: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقُوا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ...» (اعراف:۹۶). بنابراین، دستهای از انسان‌ها که واجد معنویت و اخلاق هستند، تمدن را شکل می‌دهند و زمینه پیشرفت را فراهم می‌کنند. ایشان کسانی هستند که با اطاعت از قرآن و رسولان حق، ارزش‌های درونی خویش را درجهت سعادت و خوشبختی به فعلیت می‌رسانند؛ به عکس، سقوط ارزش‌های انسانی و اخلاقی در تمدن و پیشرفت اسلامی اثری معکوس دارد. به تعبیر قرآن: «ذَرْهُمْ يَأْكُلُوا وَيَتَمَتَّعُوا وَيَلْهِمُمُ الْأَمْلُ فَسَوْفَ يَغْلَمُونَ» (حجر:۳): [ای رسول ما] این کافران [جوج] را واگذار تا به خورد و خواب طبیعت و لذات حیوانی سرگرم باشند و آمال و اوهام دنیوی آنان را غافل گرداند؛ پس [نتیجه این کامرانی بیهوده را] به زودی خواهند یافت.

نتیجه‌گیری

از بررسی آیات قرآن راجع به انسان می‌توان به این نتیجه رسید که بزرگترین راز

ستایش قرآن از انسان، برخورداری او از نعمت عقل سليم، اندیشه قوى و فطرت خدائي، در کنار پيروی از رهبری انبیاء الهى است؛ راز نکوهش قرآن از انسان نيز، استفاده نکردن از نعمت عقل و اندیشه، تکذيب رسيل و بهره نبردن از هدایت آن هاست. انساني که به جاي به كارگيري عقل و اندیشه، با پيروی از هوا و هوس و نپذيرفتن ايمان، طبيعت را برخود حاكم مى‌كند و اين خود موجب بروز صفات ضدارزشى در اعتقاد، معرفت، اخلاق و رفتار وي مى‌شود، مورد نکوهش قرآن قرار مى‌گيرد. قرآن چنین انسان‌هایي را به كفر، شرك، جهول، نسيان، كفور، هلوع، كنود، ظلوم، يئوس، قتور و فاسق بودن توصيف مى‌كند. از اين منظر، وصف دوگانه قرآن از انسان قابل تفسير است.

اگرچه در مورد چگونگى جمع بين آيات مربوط به ستایش و نکوهش قرآن از انسان، نگرش‌های متفاوتی از سوی مفسران ارائه شده است، ليکن پژوهش پيش‌روي بر اين باور است که اين‌گونه ستایش‌ها که به خصائص تکويني وجود انسان توجه دارند، در حقiqت، ستایش خود پروردگار است و به ذات لايزال الهى باز مى‌گردد؛ اما در بعد ارزش اخلاقی انسان، بحث متفاوت است. آدمی در اين بعد، از فطرت و طبيعت برخوردار است و اين فطرت است که او را مستعد صفات مثبت قرار مى‌دهد؛ از جنبه ديگر، انسان به سبب طبيعت حيواني خود، مستعد صفات منفي مى‌گردد. از اين‌رو، ستایش و نکوهش انسان، بالقوه شامل حال تمامی انسان‌ها مى‌گردد؛ اما نسبت به مقام فعليت انسان، ستایش‌های قرآن به انسان‌های با ايمان و تربيت‌يافته تحت تربيت رهبران الهى مربوط مى‌شود. اين دسته از انسان‌ها در راستاي پيشرفت تمدن گام بر مى‌دارند. نکوهش‌های قرآنی هم به انسان‌های فاقد ايمان بازمى‌گردد، که نمونه آن كفار و مشركين هستند و از منظر قرآن، همین گروه هستند که پيشرفت و تمدن را به انحطاط مى‌کشانند.

کتابنامه

- قرآن کریم.
- نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، قم.
- ابن سعد ، محمد بن سعد(۱۴۱۰) ، الطبقات الکبری ، بیروت : دارالکتب العلمیه.
- برنجکار، رضا و علی نقی خدایاری(۱۳۹۳) ، انسان شناسی اسلام ، قم : نشر معارف.
- جوادی آملی، عبد الله (۱۳۸۶)، تفسیر انسان به انسان، چاپ سوم ، قم : مرکز نشر اسراء.
- حرم عاملی ، محمد بن حسین (۱۴۱۶)، تفصیل وسائل الشیعه الی تحصیل مسائل الشیعه ، ج ۱۵ ، طبع دوم ، قم : موسسه آل بیت علیهم السلام الاحیاء التراث.
- خمینی ، سید روح الله(۱۳۷۹) ، صحیفه نور، تهران : طبع و نشر.
- خمینی ، سید روح الله (۱۳۶۴)، تعلیقات علی فصوص الحكم و مصباح الأنس، تهران : پاسدار اسلام.
- خمینی ، سید روح الله (۱۳۸۶)، مصباح الهدایة و الخلافة، تهران : موسسه نشر و آثار امام خمینی.
- خمینی ، سید روح الله (۱۳۹۴)، چهل حدیث، تهران : موسسه نشر و آثار امام خمینی.
- خمینی ، سید روح الله (۱۳۷۷) ، شرح جنود عقل وجهل، چاپ سوم ، تهران: موسسه نشر آثار امام خمینی.
- خمینی ، سید روح الله (۱۳۸۰) ، شرح دعای سحر، ترجمه سید احمد فهري، چاپ دوم ، تهران : نشر تربیت.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد(۱۴۱۲) ، مفردات ألفاظ القرآن، اجلد، چاپ اول ، بیروت -دمشق : دار القلم - الدار الشامیة.
- رحمتی شهرضا ، محمد (۱۳۹۰) ، گنجینه معارف ، قم : صبح پیروزی.
- زمخشri ، جار الله(۱۳۸۹) ، تفسیر کشاف، ترجمه مسعود انصاری، تهران : نشر ققنوس.
- سیوطی ، عبدالرحمان بن ابی بکر (۱۲۷۸) ، تفسیر الجلالین، ج ۱ ، قاهره : بی نا.
- سیوطی ، عبدالرحمان بن ابی بکر (۱۴۰۴) ، الدر المنشور، قم : مکتبه آیه الله مرعشی.
- شاکر، کمال مصطفی (۱۳۹۱) ، مختصر تفسیر المیزان، ترجمه فاطمه مشایخ ، قم : انتشارات اسلام.
- شبر ، سید عبدالله (۱۴۱۲) ، تفسیر القرآن الکریم(شبر)، بیروت : دار البلاغة للطباعة و النشر.
- شیروانی، علی (۱۳۷۶) ، سرشت انسان (پژوهشی در خدا شناسی فطري)، چاپ اول ، قم: امور اساتید و دروس معارف اسلامی
- صدر، سید محمد باقر(۱۳۵۹) ، سنت های تاریخ در قرآن ، ترجمه سید جمال موسوی ، تهران : انتشارات روزبه.
- طباطبائی، سید محمد حسین (۱۴۱۷) ، المیزان فی تفسیر القرآن، چاپ پنجم ، قم : دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲) ، مجمع البيان فی تفسیر القرآن، چاپ سوم ، تهران : انتشارات ناصر خسرو.
- طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۷) ، تفسیر جوامع الجامع، چاپ اول ، تهران : انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم.
- طوسي، ابو جعفر محمد بن حسن (۱۳۶۵) ، تهذیب الاحکام، تهران : دارالکتب الاسلامیه.
- طوسي، ابو جعفر محمد بن حسن (بی تا) ، التبیان فی تفسیر القرآن، بیروت : دارالحیاء التراث العربي.

- طه، حسین (۱۳۴۶)، آینه اسلام، ترجمه محمد ابراهیم آیتی، چاپ چهارم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- فیض کاشانی، محسن (۱۳۷۷)، تفسیر صافی، ج ۷، تهران: دارالکتب الاسلامیه.
- فیض کاشانی، محمد بن مرتضی (۱۳۷۹)، راه روشن (ترجمه المحقق البیضاء فی تهذیب الاحیاء) ترجمه محمد صادق عارف، چاپ دوم، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی.
- کاپلستون، فرد ریک (۱۳۶۲)، فیلسوف انگلیسی از هابزتا هیوم، ترجمه امیر جلال الدین اعلم، تهران: سروش.
- کاشانی، ملافتح الله (۱۳۳۶)، تفسیر منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران: کتاب فروشی محمد حسن علمی.
- کاشانی، ملافتح الله (۱۴۲۳)، زبدۃ التفاسیر، تحقیق بنیاد معارف اسلامی، چاپ اول، قم: بنیاد معارف اسلامی.
- مجلسی، محمد باقر (۱۴۰۴)، بحار الانوار، بیروت: دار الوفا.
- مصباح یزدی، محمد تقی (۱۳۷۷)، جامعه تاریخ از دیدگاه قرآن، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی
- (۱۳۷۷)، جامعه تاریخ از دیدگاه قرآن، تهران: سازمان تبلیغات اسلامی
- (۱۳۸۰)، معارف قرآن (خدائشناسی، کیهان شناسی، انسان شناسی)، چاپ سوم، قم: انتشارات موسسه امام خمینی.
- مطهری، مرتضی (۱۳۸۷)، مجموعه آثار، چاپ دوم، تهران: انتشارات صدرا.
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۴)، تفسیر نمونه، چاپ اول، تهران: دارالکتب الاسلامیه
- مکارم شیرازی، ناصر (۱۴۲۱)، الامثل فی تفسیر کتاب الله المنزد، چاپ اول، قم: مدرسه امام علی بن ابی طالب.